

تفسیر عدالت و آثار آن

بازگشت به روایت ابن ابی یعفر و ذکر برخی نصوص دیگر

بازگشت به ...

قبلاً گفته شد که ظاهراً عدالت با تفسیر فقهی آن و اعتبارش در شاهد از روایت ابن ابی یعفر سرچشمه گرفته است و الا وجه مقبول دیگری به نظر نمیرسد. لکن گذشته از مناقشه سندی و متنی که قبلاً به آن اشاره شد، باید افزود:

در روایت از گناهان کبیره‌ای یاد شده که «اوعد الله عزوجل علیها النار من شرب الخمر و الزنا و الربا و عقوق الوالدین و الفرار من الزحف و غیرذلک» (ترک این گناهان نشانه عدالت بیان شده است) و قبل از آن گفته شده: «ان تعرفوه بالستر و العفاف و کف البطن و الفرج و الید و اللسان»، حال باید پرسید آیا از این بیان می‌توان به عدالت فقهی - با معنای مضیق آن در مصداق - رسید؟ در این حدیث تأکید بر گناهان خاصی از گناهان کبیره است. (البته اگر گناه کبیره منحصر از گناهانی باشد که در کتاب عزیز وعده آتش بر آن داده شده است، موارد گناهان کبیره با مذکورات در حدیث یکی می‌شود) ولی به هر حال بخشی از گناهان در دایره حدیث داخل نمی‌شود.

به علاوه در این روایت بر «التعاهد للصلوات الخمس اذا واطب علیهن و حفظ مواقیتهن بحضور جماعة من المسلمین و ان لا یتخلف عن جماعتهم فی مصلاًهم الا من علة» تأکید شده است و این در حالی است که تعاهد بر صلاة به نحو مذکور در این روایت از ارکان عدالت ثبوتاً و اثباتاً (مگر به عنوان یک راه در اثبات) نیست. واضح است که نمی‌توان به تفکیک در حجیت فقرات یک حدیث قائل شد و عدم مقبولیت این فقره را دلیل بر عدم قبول سایر فقرات نگرفت؛ زیرا وجود این فقره این احتمال را می‌سازد که امام - علیه السلام - در صدد بیان راهی برای تحقق عدالت ثبوتاً و کشف آن اثباتاً بوده‌اند و بیش از آن مقصد امام - علیه السلام - نبوده است.

نصوص دیگر

نکته اساسی که به نظر ما عرصه را بر برداشت از این روایت تنگ می‌کند و نباید مغفول واقع شود نصوص متفرق دیگری است که یا عدالت را به گونه‌ای متفاوت از مفاد روایت ابن ابی یعفر تفسیر کرده یا عناوین دیگری را در باب شهادت (که مورد روایت ابن ابی یعفر بود) مطرح کرده است. توجه کنید:

برخی از نصوص مفسر عدالت

* «اعدل الناس من انصف من ظلمه»¹

* «اعدل الناس من انصف عن قوة»²

* «اعدل الناس من رضی للناس ما یرضی لنفسه و کره لهم ما یرکه لنفسه»³

* «من طابق سرّه علانیته و وافق فعله مقالته فهو الذی ادّی الامانة و تحققت عدالته»⁴

1. عیون الحکم و المواعظ، ص 116.

2. همان، ص 122.

3. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 394.

4. غرر الحکم و درر الکلم، ص 211.

* «اعدلهم انصفهم من نفسه و اجورهم من كان جوره عنده عدلا و عدل اهل العدل عنده جورا»؛⁵
* «من عامل الناس فلم يظلمهم و حدّثهم فلم يكذبهم و وعدهم فلم يخلفهم فهو ممّن كملت مروّته و ظهرت عدالته و وجبت اخوته و حرمت غيبته»؛⁶

* «ثلاث من كن فيه اوجبن له اربعا على الناس : من اذا حدّثهم لم يكذبهم و اذا خالطهم لم يظلمهم و اذا وعدهم لم يخلفهم و جب ان تظهر في الناس عدالته و تظهر فيهم مروّته و ان تحرم عليهم غيبته و ان تجب عليهم اخوته»؛⁷
* «من عامل الناس فلم يظلمهم و حدّثهم فلم يكذبهم و وعدهم فلم يخلفهم كان ممن حرمت غيبته و كملت مروّته و ظهر عدله و وجبت اخوته»؛⁸

تامل در این نصوص - که بعضا از سند معتبر نیز برخوردار است، هر چند نانیازمند به سند است - ما را به تفسیر طبیعی عدالت - که مطابق عرف و لغت است - در نظر شارع می‌رساند، شنیدنی این که در هر بندی اثر مناسب می‌آید، یعنی برای تحدیث، دروغ نگفتن، برای مرآوده و مخالطه، ظلم نکردن؛ برای وعده دادن، تخلف از وعده نکردن آمده است. (به سه حدیث اخیر توجه شود). حال منصفانه این رفتارهای عمل‌گرایانه و متناسب با خارج را در این روایات با برخی رفتارهای فقهی مقایسه نمایید! تا تفاوت رفتارها معلوم شود.

اعتبار عناوین دیگر در شهادت غیر از عدالت

توجه کنید :

* «رجل طلق امرأته و أشهد شاهدين ناصبين؟ قال : كل من ولد على الفطرة و عرف بالصلاح في نفسه جازت شهادته»؛⁹

* «لو كان الامر الينا لاجزنا شهادة الرجل اذا علم منه خير مع يمين الخصم في حقوق الناس»؛¹⁰

* «لابأس بذلك اذا كان خيرا»؛¹¹

* «لابأس بشهادة الضيف اذا كان عفيفا صائنا»؛¹²

* «...يا علقمة لو لم تقبل شهادة المقترفين للذنوب لما قبلت الا شهادة الانبياء و الاوصياء».¹³

* «...الا ان يكونوا معروفين بالفسق».¹⁴

5. کمال الدین و تمام النعمة، ج 2، ص 614.

6. الخصال، ج 1، ص 208.

7. همان.

8. وسائل الشیعة، ج 12، ابواب احکام العشرة، باب 152، ص 278 و 279، ح 2.

9. همان، ج 27، کتاب الشهادات، باب 41، ص 393، ح 5.

10. همان، ص 394، ح 8.

11. همان، ص 394 و 395، ح 9.

12. همان، ص 395، ح 10.

13. همان، ح 13.

14. همان، ص 397، ح 17.